



حکایتی از دیگ‌شویی شیخ شوشتری / وقتی یک چارپا شیخ را نصیحت کرد!

آن چارپا وقتی ترحم را در نگاهم دید، به من گفت: ای شیخ! برو به حال زار خودت گریه کن! من که با هر زحمتی بود بارم را به مقصد رساندم و راحت شدم، اما تو با این کوله‌بار سنگین گناهان کی و چگونه به مقصد خواهی رسید تا راحت شوی؟

پای درس اخلاق آیت‌الله ضیاءآبادی

حکایتی از دیگ‌شویی شیخ شوشتری / وقتی یک چارپا شیخ را نصیحت کرد!

آن چارپا وقتی ترحم را در نگاهم دید، به من گفت: ای شیخ! برو به حال زار خودت گریه کن! من که با هر زحمتی بود بارم را به مقصد رساندم و راحت شدم، اما تو با این کوله‌بار سنگین گناهان، کی و چگونه به مقصد خواهی رسید تا راحت شوی؟ به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، آیت‌الله سیدمحمد ضیاءآبادی از هم‌دوره‌ای‌های آیت‌الله مجتهدی تهرانی و از شاگردان برجسته آیت‌الله العظمی بروجردی و امام خمینی(ره) است.

در ادامه سلسله مباحث اخلاقی آیت‌الله ضیاءآبادی، مطلبی از کتاب «عطر گل محمدی» تحت عنوان موعظه مؤثر و موعظه دانا، در رابطه با عمو، علاقه‌مند، نیا، می‌شود.

موعظه‌ای حسنه است که تحریک عواطف می‌کند، عواطف انسان را تحریک کرده و او را از خواب غفلت بیدار می‌سازد و به فکر تحصیل زاد و توشه آخرت وای می‌دارد، منتهی موعظه نیز از حیث اثرگذاری مشروط به شرایطی است که از زبان چه کسی صادر شود و در قلب چه کسی بنشیند؟ زیرا نه گوینده‌ها همه یکسانند و نه شنونده‌ها همه در حال و وضع مناسبند.

گاهی یک جمله ساده و کوتاه از زبان یک گوینده مهذب صاحب تأثیر نفس صادر می‌شود که تکان در دل جمعی شنونده می‌افکند و جداً دگرگونشان می‌سازد، در صورتی که همان مطلب با بیان فصیح‌تر و مفصل‌تر از زبان گویندگان دیگر صادر می‌شود، اما کمترین تکان، در شنونده‌ها، ایجاد نمی‌کند.

* شیخ شوشتری: دیگ سفید می‌کنیم!

در حالات مرحوم **شیخ جعفر شوشتری** - که از اعظم علمای گذشته بوده- نقل شده است: در شوشتر رسم بوده که ایام عید نوروز که مردم به تنظیف خانه‌ها و تعمیر و نوسازی وسایل زندگی می‌پرداختند، مسگرها که کارشان اصلاح ظرف‌های فرسوده بود در کوچه‌ها می‌گشتند و صدا می‌زدند: دیگ سفید می‌کنیم، دیگ سفید می‌کنیم. مقصودشان این بود دیگرهایی را که در طول سال در خانه‌ها کار کرده و سیاه شده است بگیرند و سفید کنند. در آن ایام مرحوم شیخ جعفر روزی در میان جمعیت عظیمی منبر رفت، تا روی منبر نشست بعد از حمد و ثناء و صلوات فرمود:

«ایها الناس! قدراً بُیِّضْ، قدراً نبیض؛ ای مردم، ما دیگ سفید می‌کنیم، دیگ سفید می‌کنیم».

مقصودش این بود دیگ دل‌ها بر اثر نافرمانی‌ها و بدعملی‌ها سیاه شده است، آیا وقت آن نرسیده که این دل‌های سیاه را سفید کنیم؟ مردم، شما که دیگرهای آشتان را در این ایام سفید می‌کنید، آیا دیگرهای جانتان نیاز به سفید کردن ندارد؟

نقل شده است این حرف چنان دگرگونی و انقلاب در دل‌های شنوندگان ایجاد کرد که مجلس یک تکان خورد و صدای ناله و شیون از مجلسیان برخاست!

شیخ روز دیگری هم بالای منبر نشست و گفت: الان که از منزل به مسجد می‌آمدم، بین راه چهارپایی را دیدم باری سنگین بر دوشش گذاشته بودند، آن زبان‌بسته نفس‌زنان آن بار سنگین را می‌کشید و می‌برد، دلم به حال آن حیوان سوخت، همچنان به او نگاه می‌کردم تا مقابل خانه‌ای رسید و بار از دوشش برداشتند. او که نفسی راحت کشید، نگاهی به من کرد، دید من با ترحم به او نگاه می‌کنم. به من گفت: ای شیخ برو به حال زار خودت گریه کن! من که با هر زحمتی بود بارم را به مقصد رساندم و راحت شدم، اما تو با این کوله‌بار سنگین گناهان کی و چگونه به مقصد خواهی رسید تا راحت شوی؟!

آنگاه فرمود: آری ای مردم، این الاغ است که وقتی کنار یک نهر آب می‌رسد و می‌بیند که نمی‌تواند از آن عبور کند، قدم از قدم برنمی‌دارد اما تو ای انسان کنار جهنم سوزان می‌رسی بی‌پروا جلو می‌روی، آن حیوان خود را به آب نمی‌زند اما تو خود را به آتش می‌زنی.

این سخنان به ظاهر ساده را گوینده از دلی پاک و نیتی صاف می‌گفت و شنونده هم با قلبی آماده و حق‌پذیر می‌گرفت، دو سیم دل متناسب به هم می‌رسیدند و جذبه مغناطیسی دل‌های پاک و نیت‌های صاف سبب تأثیر و تأثر می‌گشت و جرقه‌ای می‌زد و روشنایی ایمان در جان‌ها پیدا می‌شد. اما امروز چه عرض کنم که گوینده و شنونده در چه وضع و حالی هستیم.

موعظه بی‌اثر

«ان الکلام اذا خرج من القلب دخل فی القلب و اذا صدر من اللسان لایتجاوز الاذان»؛

سخن کز دل برون آید، لاجرم بر دل نشیند و اگر جز زبان ریشه نداشته باشد، از گوش‌ها فراتر نمی‌رود. [و در دل‌ها نمی‌نشیند].

مادر جوان مرده را لازم نیست کسی نوحه‌گری بیاموزد، او نوحه از دل داغیده‌اش می‌جوشد و دل‌ها را می‌سوزاند. اما اگر جوانی مرده است و گریه کن ندارد، زنی را اجیر می‌کنند که بیا به جای مادر برای این جوان نوحه‌گری کن او اول باید برود راه و رسم نوحه‌گری از مادران جوانمرده یاد بگیرد و ببیند آنها چگونه ناله می‌کنند و چگونه بر سر و سینه خود می‌کوبند و چنگ به صورت می‌زنند. تازه بعد از تمام این یادگرفتن‌ها نوحه‌اش هیچ اثری در دیگران نمی‌کند، هر چه ناله و فغان سر می‌دهد و ویل و وایلی می‌کند، تکان در دلی نمی‌افکند و چشمی را نمی‌گرایاند، چرا؟ چون نوحه‌اش نوحه دل نیست، تقلیدی و صورت‌سازی است، اما آن مادر جوانمرده را ببین یک

آه که از دل پردردش می‌کشد، در و دیوار را می‌لرزاند و دل‌ها را می‌سوزاند و چشم‌ها را می‌گریاند.
این ما مقلدان بی‌حقیقتیم که نوحه تقلیدی سر می‌دهیم، نه خود را منقلب می‌کنیم و نه در دیگران ایجاد انقلابی می‌نماییم، آه و
واویل ما مصنوعی است نه طبیعی، اگر طبیعی و برخاسته از دل بود، دنیا را با همین منابر پرشور خود تکان می‌دادیم.